

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و هشتاد و هشتم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.
برنامه ۹۵۱، ترجیع نهم و ابیات انتخابی.

به نام خداوند عشق

باز این دل سر مستم دیوانه آن بند است
دیوانه کسی باشد کو بی دل و پیوند است

سرمست کسی باشد کو خود خبرش نبود
عارف دل ما باشد کو بی عدد و چند است

در حلقه آن سلطان در حلقه نگینم من
ای کور به من بنگر من وردم و شه قند است
-مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۹

در ابیات اولیه ترجیع شماره نُه، مولانای عزیز به چند کلیدواژه اساسی اشاره دارد که در ابتدا،

کلیدواژه «دیوانه»:

دیوانه به کسی گفته می‌شود که او بی دل و بی پیوند است، یعنی در مرکزش هیچ همانیدگی وجود ندارد و دیوانه کسی است که فضا را باز کرده و در این لحظه با فضاگشایی چیزی در مرکزش نیست و مرکزش عدم است و دل عدم دارد و دلی خالی و دلی پر از عشق زنده شدن به زندگی.

کلیدواژه بعدی «سرمست»:

سرمست کسی است که از هیچ چیزی در همین لحظه خبر ندارد که چه کاری می‌خواهد انجام بدهد و چه فکری در سر. او همچون قلمیست در دست و پنجه تقلیب رب که خداوند با جف القلمش و فضاگشایی و مرکز عدم و دیوانگی‌اش زندگی درون و بیرونش را می‌نویسد. او کوشاست و فعال.

کلیدواژه بعدی «عارف»:

عارف یعنی شناسنده. یعنی شناسنده خدا و خود. یعنی اگر کسی خود را می‌شناسد، خدا را هم می‌شناسد.

من عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.

-(حدیثی از پیامبر اکرم)

هرکسی که خود را شناخت، خداوند خود را هم می‌شناسد.

هر انسانی قوه عارف شدن را دارا می‌باشد. دل عارف باز شده است و هیچ همانیدگی ندارد و در آن هیچ عددی و هیچ چندی و چونی و اندازه‌گیری وجود ندارد. فقط در لحظه جاریست و قائم به ذات خود. مولانای عزیز بعد از بیان کردن این کلیدواژه‌های مهم به ما یادآور می‌شود که دلی غیر از این دل من ذهنی وجود دارد و آن هوشیاری و خداگونگی توست که در درونت زندگی می‌شود و دلی سرمست و پر از زندگی و شور خدائیت.

این قوه عارف شدن و شناسا بودن، از همان ابتدا در درونت نهادینه شده است. تو عارفی و کامل جان آمده‌ای. تو دیوانه‌ای و سرمست زندگی و بدون چون و چندی. تو نگین آن شه سلطانی که مورد توجه‌اش و تو در و جواهر گران قیمت و گران قدرش و بهترین باشنده‌اش، که لحظه به لحظه در فکر توست و در صدد هدایت و حمایت تو و تمامی باشندگانش مامور به خدمت و گوش به فرمان تو. ولی تو خود را در همانیدگی‌ها کور و کر ساخته‌ای و از طریق آن‌ها می‌بینی و هم می‌شنوی.

به خداوند بنگر و از جنس ورد یعنی گل سرخ که قند است شو. مرکزت را عدم ساز و اتصال مجددت را برقرار کن که گل شکر به وجود آورد و دردهایت را درمان کند، که درمان گر است و شفابخش و مسند و تکیه‌گاه همه باشندگان عالم. تو نمی‌توانی خود را با او مقایسه کنی و با او بجنگی. او تو را امتحان می‌کند. دلیل و برهان و علت و معلول و معجز از وی نخواه.

و تو برای این هم اکنون در دالان و دهلیز قاضی الهی معطل شده‌ای که ادعای الستت را با مرکز عدم و راندن همانیدگی‌ها از مرکز بیان نمایی. آمده ای به او زنده شوی و دست از پندار کمال و آبروی صد من حدید و از خدایی کردن‌هایت دست برداری. دانش‌های من ذهنی دانش و خرد او نیست. قوه تشخیص و شناسایی و شرح صدر و فضاگشایی از همان ابتدای تولد در درونت نهادینه شده است. از آن‌ها استفاده کن، چراکه بهترین ابزار توست و در دید دوست فنا شو و دید دویی و بیگانه و ادعاهای کاذب من می‌دانم‌ها و من می‌توانم‌هایت را کنار بگذار.

زندگی همواره در شأن جدیدیست و فکر جدید و می‌خواهد هر لحظه و همیشه برایت فکر نو و راه نو و شیوه و سبک جدید زندگی و نویی را با پذیرش افکار و شیوه‌های جدید ارائه دهد. دست از باورهای پوسیده گذشتگان بردار و شادی بی‌سبب را که از اصلت می‌جوشد و از ذات خداوندگونگی توست، در درونت فوران گرداند. با خداوند مسابقه مده و سعی نکن که از او ببری. امتحان خواهی شد و در صفت سخن گفتن از وی پیشی مگیر.

چیست تعظیم خدا افراشتن؟
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

چیست توحید خدا آموختن؟
خویشتن را پیش واحد سوختن
مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۰۰۸ و ۳۰۰۹

آیا می‌دانی که تعظیم خداوند چیست؟

تعظیم خدا یعنی درک عظمت و بزرگی خداوند و افراشتن یعنی مانند چادری که برپا می‌کنی، آسمان درونت را باز کن و مرکزت را از همانیدگی‌ها و من‌ذهنی‌ات عدم ساز. چگونه می‌توانی عظمت و بزرگی خداوند را درک کنی در حالی که دارای من‌ذهنی بزرگی می‌باشی؟ نسبت‌به من‌ذهنی‌ات بمیر و کوچک شو و خوار و ذلیل.

آیا می‌دانی که توحید خداوند چیست؟

توحید خدا یعنی یادگیری. یعنی یاد‌گیری که من ذهنی‌ات و همانیدگی‌هایت را مانند حضرت ابراهیم در پیشگاهش قربان کنی و هم‌هویت‌شدگی‌هایت را بسوزانی و لحظه‌به‌لحظه آن‌ها را ذوب‌نمایی، تا از خویشتن خویش چیزی باقی‌نماند و در خدائیت فنا شوی و ادب او را در پیش‌گیری و هرچه آسمان درونت را افراشته‌تر کنی، درک و عظمت و بزرگی خداوند بر تو محسوس‌تر می‌گردد و با تدبیرش بیشتر می‌اندیشی و با تدبیرش بیشتر عمل می‌کنی.

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
تدبیر به تقدیر خداوند نماند
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

انسان با من ذهنی اش تدبیر می کند و نمی داند که تدبیر و خرد زندگی در این مورد چه چیزی را ایجاب می کند؟
بهتر است که از همان ابتدا اول با فضاگشایی و با علم و تدبیر الهی پیش روی، چون تدبیر و خردت با من ذهنی
با تدبیر و خرد الهی فرق دارد و این دو تدبیر با هم یکی نیست و شبیه همدیگر نمی باشند.

ور نمی تانی رضا ده ای عیار
گر خدا رنجت دهد بی اختیار

که بالای دوست تطهیر شماست
علم او بالای تدبیر شماست
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۰۶ و ۱۰۷

پس رضایت داشته باش و در برابر مسائل زندگی فضاگشایی کن.

دُر اگر چه خُرد و اشکسته شود
توتیای دیده خسته شود

ای دُر، از اشکست خود، بر سر مزین
کز شکستن روشنی خواهی شدن

همچنین اشکسته بسته گفتنی ست
حق کند آخر دُرستش کو غنی ست
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۴۲ تا ۳۴۴

اگر مانند دُر و یاقوت شکسته شوی و اقرار به اشتباهات کنی و به نواقصت اعتراف، کارگاه صنع آفریدگاری خداوند می شوی، که خودم به خودم ظلم و ستم کرده‌ام و خداوند را مقصر نمی‌دانم و از این اقرار کردن‌ها و شکسته شدن‌هایت به من ذهنی، دل و درونت روشن به نور ایزدی می‌شود و هدایت‌گر تو که راه را به تو نشان می‌دهد. این شکسته‌بسته سخن گفتن را خوب یاد بگیر و در وجودت نهادینه کن و تمرکز بر آن‌ها داشته باش، چراکه خداوند غنی ست و این‌ها را در درونت پیوند می‌دهد.

گندم ار بشکست و از هم در سگست
بر دکان آمد که نک نان درست
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵

—سگستن یعنی: گسستن

درست مانند گندم که در آسیاب خرد می شود و آرد، ولی تباه و نابود نمی شود و در آخر تبدیل به نان می گردد و از دکان های نانوائی سر در می آورد. مانند هوشیاری حضور که از بین نمی رود و در درونت زندگی می گردد.

آنکه فرزندان خاص آدمند
نفخه انا ظلمنا می دمند
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۷

اشاره دارد به سوره بقره، آیه، ۲۳

یعنی: زیرا آنان که فرزندان خاص حضرت آدم اند، می گویند که: «ما بر خود ستم کردیم.»

پس بنابراین اگر می خواهی مانند حضرت آدم باشی و از آن پیروی کنی، در این صورت باید دم «نفخه انا ظلمنا» را سر دهی و اشکسته باشی و فضا را باز کنی و پای ماچان بر درگاه الهی روی پای هوشیاری حضورت بایستی بگویی که به خودم ظلم و ستم روا داشتتم، درحالی که در این لحظه قدرت انتخاب و دیگر از این شاخه به آن شاخه نمی برم و دیگر در خرافات به سر نمی برم و عقل من ذهنی ام را زایل می گردانم و خرد زندگی را در پیش می گیرم.

حاجت خود عرضه کن، حجت مگو
همچو ابلیس لعین سخت رو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۸

و حاجت و نیاز خود را به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارم و مانند ابلیس لعین و پررو با من ذهنی‌ام دلیل تراشی نمی‌کنم و خطاهایم را بر گردن می‌گیرم و عذرخواه هستم و طلب استغفار و مانند ابلیس لعین و پررو گستاخی نکرده و ظلم و ستم را به خداوند نسبت نمی‌دهم، که او مرا گمراه ساخته است و به این روز و احوال انداخته.

دست اشکسته برآور در دعا
سوی اشکسته پرد فضل خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۳

حال خداوندا! با دلی شکسته یعنی با فضاگشایی بی‌نهایت دست به‌سویت دراز می‌کنم، که مرا دریاب و با بی‌نهایت خضوع و بندگی و اضطرار از تو می‌خواهم که لحظه‌ای از من غافل نشوی و عنایات و توجهات را همواره بدرقه راهم سازی.

نالَم و ترسم که او باور کند
وز گرم آن جور را کمتر کند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۶۹

و خداوندا کمکم کن دردهایم را می بینم و دردهایی را که دیگران به من منتقل می کنند را هم می بینم و دردهای را که دیگری به من می دهد را هم می بینم. گریزی از تأثیرات قرین های که با آن ها زندگی می کنم ندارم، به جز این که در مقابلشان فضاگشایی کنم. جورت را برایم بفرست، تا شناسایی هایم قوی تر و ریشه دارتر شوند و تنها رهایم مساز.

مجنون و پریشان توام دستم گیر
سر گشته و حیران توام دستم گیر

هر بی سر و پای دستگیری دارد
من بی سر و بی پای توام دستم گیر
-مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۹۱۸

و در پایان، وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدا نگهدار شما

-زهرا سلامتی از زاهدان



خانم مرضیه از نجف آباد



سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان همراه گنج حضور

«امتحان خدا»

چرا خدا را امتحان می‌کنم؟ چون می‌خواهم بشناسمش.

امتحان همچون تصرف دان در او

تو تصرف بر چنان شاهی مجو

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۰

ذهن محدود، می‌خواهد بی‌نهایت را با امتحان کردن بشناسد. محدودیت که نمی‌تواند بی‌نهایت را وزن کرده و بشناسد.

گر بیاید ذرّه، سنجَد کوه را
بر درد زان کُهِ، ترازوش ای فتی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۷

من ذهنی می خواهد همه چیز و همه کس، حتی خدا را بشناسد و تحت کنترل و در پارک ذهنی و تعریف خودش بگنجاند تا احساس امنیت کند.

از کجا بفهمم دارم خدا را امتحان می کنم؟

هرگاه سمن زار رضا آشفته شده و از زیر آسمان رضا بیرون می آیم، یعنی دارم خدا را امتحان می کنم.
کوچک ترین نارضایتی در این لحظه نشانه این است که لحظه قبل خدا را امتحان کرده ام و خدا هم قبول نشده.

هرگاه بابت چیزی شاد می شوم و ذهنم می داند که چرا شاد شده، یعنی لحظه قبل خدا را امتحان کرده ام و خدا هم قبول شده، چون توانسته رضایت مرا را جلب کند.

حال چگونه خدا را امتحان می‌کنم؟

۱- وقتی مانند زن صوفی، علی‌رغم دانستن تمامی قوانین زندگی و دانش مولانا و گنج حضور، باز با عقل شرطی شده عمل می‌کنم، دارم صبر خدا را امتحان می‌کنم که خدا تا کجا به من مهلت می‌دهد؟ شاید این بار صبر خدا بیشتر شده باشد و هرچه من بیشتر زور ورزی کرده و لجبازی کنم، او هم بیشتر فضاگشایی کرده و عقب‌تر بنشیند و مهلت و اجازهٔ جولان دادن با من ذهنی را به من بدهد. این دفعه هم امتحان می‌کنم، ببینم زور من بیشتر است که کار من ذهنی را به نتیجه برسانم یا زور زندگی قدرتمند که با یک اشاره می‌تواند کن‌فیکون کرده و مرا از صفحهٔ هستی محو کند؟

هیچ آدم گفت حق را که تو را
امتحان کردم درین جرم و خطا؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳

تا ببینم غایت حلمت شها
آه، که را باشد مجال این؟ که را؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۴

۲- حالا که فضا باز شده و من از چاه درد و تاریکی ذهن بالا آمده‌ام بر ایوان بلند یکتایی، اگر دنبال وسوسه و یک چیزی که ذهن نشان می‌دهد را بگیرم و مرکز عدم را رها کنم، بینم خدا می‌تواند مراقبم باشد تا دوباره به ته چاه ذهن سقوط نکنم؟ امتحانش که ضرری ندارد!

گفت: خود را اندر افگن هین ز بام
اعتمادی کن به حفظ حق تمام
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۶

تا یقین گردد مرا ایقان تو
و اعتقاد خوب با برهان تو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۷

۳- هرگاه منتظرم که به مرادهايم برسيم، دارم خدا را امتحان مي کنم تا بينم آيا آن قدر قدرت دارد که بتواند مرا به آرزوهايم برساند؟

۴- هرگاه از ديگران توقع دارم، دارم خدا را امتحان مي کنم که بينم آيا اين فرد را تغيير داده تا رفتاری که من مي پسندم را انجام دهد؟

۵- وقتی از اتفاقات و وضعيتها انتظار خوشبختی دارم، دارم خدا را امتحان مي کنم که آيا اتفاق اين لحظه را مطابق ميل من ايجاد کرده و پيش مي برد؟

۶- وقتی از خودم انتظار دارم که فضاگشایی کامل، تسليم و توکل تمام، انجام کاری بدون عيب و نقص، و هميشه حال خوب داشتن بدون هيچ هيجان و واکنشی داشته باشم، دارم خدا را امتحان مي کنم که آيا توانسته مرا به بي نهايت و ابدیت خودش زنده کند؟

در صورتی که من هر لحظه فقط باید خودم را امتحان کنم و مسئولیت هشیاری و وضعیت‌های درونی و بیرونی‌ام را بر عهده بگیرم:

✓ که آیا این لحظه می‌توانم در برابر رفتاری که نمی‌پسندم فضاگشایی کنم؟ آیا افراد در مقابل من احساس راحتی می‌کنند؟

✓ خودم را امتحان کنم که آیا از پس این چالش که قضا و کن‌فکان پیش آورده برمی‌آیم تا بدون مقاومت و ایجاد درد جدید برای خودم و بقیه، از کنارش رد شوم؟ آیا تحت هر شرایطی در گوی رضا می‌مانم؟

✓ این بار که افکار مرا در خود غوطه‌ور کردند، آیا می‌توانم روزن این لحظه را پیدا کرده و خودم را از جاذبه فکرها بیرون کشیده و به این لحظه بیاورم؟

✓ آیا می‌توانم این بار که حرص به دست آوردن و بیشتر کردن یک همانیدگی مرا کشید، نگاهش کنم و نروم به دنبال فکر و عمل براساس آن؟

✓ آیا می‌توانم این‌بار با انبساط و انعطاف در برابر رفتارهای خانواده برخورد کرده و داد و فریاد و توهین نکنم؟

✓ آیا می‌توانم این‌بار که در جمع قرار می‌گیرم از نگرانی و ترس مردم تقلید نکرده و همچنان با مرکز عدم محکم باقی بمانم؟

✓ آیا می‌توانم امروز متعهد به برنامه روزانه‌ام باشم و تنبلی نکنم؟

اگر فقط نورافکن روی خودم باشد و مرتب در حال حساب و کتاب کار خودم باشم، هیچ فرصتی برای امتحان و قضاوت و کنترل کردن دیگران که همان امتحان کردن خدای درون آن‌هاست ندارم، و هیچ فرصتی برای من‌ذهنی باقی نمی‌ماند تا وسوسه امتحان خدا را به ذهنم بیاورد.

ای ندانسته تو شرّ و خیر را
امتحان خود را کن، آنکه غیر را
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۷

امتحان خود چو کردی ای فلان
فارغ آیی ز امتحان دیگران
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۸

ضرب المثلی هست که می گوید، شیطان برای دست‌های بی کار، کار می تراشد. پس من باید مرتب خودم را
مشغول مشاهده خود و رفتار و افکارم کنم تا بی کار نشده و برای من ذهنی کار نتراشم.

بنده را کی زهره باشد کز فُضول
امتحانِ حق کند ای گیجِ گُل؟


آن، خدا را می‌رسد کو امتحان
پیش آرد هر دمی با بندگان

تا به ما، ما را نماید آشکار
که چه داریم از عقیده در سرار
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۶۰ تا ۳۶۲

امتحان کردن خود، قضاوت و ارزیابی خود نیست، بلکه دیدن خود است. نیازی نیست من با «ذهنم» خودم را ارزیابی کنم که چقدر پیشرفت کرده‌ام، اتفاقاتی که می‌افتند و برخوردی که با اتفاقات دارم، مرا به من می‌نمایاند که چقدر پیشرفت کرده‌ام، و در امتحانِ «فضاگشایی و کش آمدن و از جنس خدا شدن» رد شده یا قبول می‌شوم.

قبول که شدم رها می‌کنم و بابتش شادی باسبب نمی‌کنم که وقتی مستی‌اش پرید مجبور به کشیدن خماری‌اش باشم، و رد هم که شدم غصه نمی‌خورم و خداییت درونم را ملامت نمی‌کنم.
اگر من خودم را مرتب امتحان کنم و درس بگیرم تا خود را تغییر دهم، دیگر زندگی مرتب مرا امتحان نکرده و چالش پشت چالش دردناک و بزرگ پیش نمی‌آورد تا هربار سرم به دیوار بلا خورده و گوش گرم درس‌ها و پندهای دل را بشنود. هر درسی که از اشعار و سخنان آقای شهبازی و دوستانم می‌آموزم، یا هر پیامی که می‌نویسم، درست مثل این است که از آن لحظه، برگه امتحان را زیر دست خودم می‌گذارم.
قضا اتفاقاتی مطابق با آن چه از آن «آگاه» شده‌ام برایم پیش می‌آورد تا درس‌ها را عملاً پاس کنم.
همین‌طور اگر شاهد و ناظر بمانم، خدا در اتفاقات خودش را به من می‌شناساند و زندگی در مقابلم تمام‌قد خودش را نشان می‌دهد.

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه
فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

شاد و سلامت باشید. 
مرضیه از نجف‌آباد



خانم زینب از مازندران



با عرض سلام و خدا قوت به پدر معنوی و یاران گنج حضور

برنامه شماره ۹۵۳ گنج حضور

ترجیعات، ترجیع بیستم، مولوی، دیوان شمس

جام بر دست به ساقی نگرانیم همه
فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه

این معلم که خرد بود بشد ما طفلان
یکدگر را ز جنون تخته زنانیم همه

پا برهنه خرد از مجلس ما دوش گریخت
چونکه بیرون ز حد عقل و گمانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

ما همه از جنس زندگی و امتداد او هستیم. برای همین همه ما چه در من ذهنی چه در هشیاری حضور، خدا را می‌طلبیم، اما طلب دو جور است: طلب فرع و طلب اصل. در طلب فرع در راه من ذهنی بی‌راهه می‌روییم که درد و بی‌مرادی و برحسب دید جسمی و همانیدگی را به مرکز راه دادن و درد و غصه خوردن است، اما در طلب اصل، فضاگشایی و درد هشیارانه کشیدن و مرکز را عدم کردن و بی‌دردیست و شادی، که از غم و درد آزادیم.

زیرا این معلم من ذهنی که خودش را همه‌چی‌دان می‌دانست رفت. ما در گذشته طفلان من ذهنی بودیم که همه چیزی که ذهن نشان می‌داد را مهم می‌دانستیم، اما اکنون به واسطه فضاگشایی مرتب ذهنمان را نگاه می‌کنیم. هم من ذهنی خودمان و هم من ذهنی دیگران را شناسایی کرده و فضا باز می‌کنیم. پس چون شناسنده شدیم، من ذهنی موشی شده که پا به فرار گذاشته، چون من ذهنی از رونق افتاده، از فکر و خیال و توهمی بودن من ذهنی و گذرا و اقل بودن من ذهنی و زندگی نداشتن چیزها و به مرکز راه ندادن چیزها آگاه شدیم.

میر مجلس تویی و ما همه در تیر توایم
 بند آن غمزه و آن تیر و کمانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

پس عقل من ذهنی عقل نیست. باید عقل کل را بگیریم، بنابراین باید در هر چالشی یا هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد که حضرت مولانا در این بیت کلمه غمزه را آورده که به معنی اشارات ابروی خداوند است، یا همان غم و درد و بی‌مرادی است اشاره می‌کند. یعنی فضا را در اطراف اشارات خداوند باز کنیم تا قضا آمده فضا باز شود، یا به زبان ساده‌تر خداوند با تیر و کمان به همانیدگی ما بزند تا آن همانیدگی را از مرکزمان براند تا از درد آزاد شویم.

زُهره در مجلسِ مه‌مان به می از کار ببرد
 ورنه کز رو ز چه رو چون سرطانییم همه؟
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

ما همه از جنس شادی هستیم چون امتداد او هستیم و ما همه در مجلس خداوند مهمانیم. به واسطه فضاگشایی چون نسبت به من ذهنی مردیم، خداوند من ذهنی ما را بی کار کرد، یعنی عقل من ذهنی دیگر کار نمی کند. چون عقل من ذهنی کار نمی کند و اتفاقات را جدی نمی گیریم و واکنش نشان نمی دهیم، من ذهنی خودمان و من ذهنی دیگران ما را دیوانه می پندارند.

چشم آن طرفه بغداد ز ما عقل ربود
 تا ندانیم که اندر همدانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

خداوند دید جسمی ما را گرفت و دید عدم بین جایگزین کرد، تا نسبت به من ذهنی بمیریم، تا می دانم‌های سرد و درد من ذهنی زائل گردد.

گفت ساقی: همه را جمله به تاراج دهم
همچنان کن هله ای جان، که چنانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

زندگی گفت همه همانیدگی را از تو می گیرم. خدایا خودم را به تو می سپارم در هر اتفاقی فضا باز می کنم و اگر
کاهلی کردم آگاهم که همانیدگی زندگی ندارند و به من درد می دهند. همه ما انسان ها زندگی را باید از تو
به واسطه فضاگشایی بگیریم، زیرا همه از جنس تو و امتداد بی دردی و شادی هستیم.

همچو غواص پی گوهر بی نام و نشان
غرق آن قلزم بی نام و نشانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

مثل غواص که عمق دریا پی گوهر می گردد، منم چنان فضا را باز می کنم تا من ذهنی محو شود تا در دریای
بی نام و نشان غرق شوم، یعنی نشانی از من ذهنی نماند، تنها فضاگشایی کنم، با عقل من ذهنی فکر و عمل
نکنم تا در من ذهنی خدا را جستجو نکنم.

وقت عشرت طرب انگیز تر از جام می آیم
در صف رزم، چو شمشیر و سنانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

وقت فضاگشایی وقت شادی ماست، از می که از آن ور می آید شادی بخش تر است. هشیاری حضور هم شادی دارد هم رزم دارد، تو را از من ذهنی خودت و من ذهنی دیگران حفظ می کند.

نزد عشاق بهاریم پر از باغ و چمن
پیش هر منکر افسره خزانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

کسانی که فضاگشایی می کنند بهارند. از من ذهنی خودت و دیگران در امانی و پیش کسی که من ذهنی دارد و افسرده ست ننشین، زیرا روی تو تأثیر بد می گذارد.

می جَهد شعلۀ دیگر ز زبانهٔ دل من
تا تو را وهم نیاید که زبانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

با زبان من ذهنی درد ایجاد خواهیم کرد، ولی خداوند زبان دل گذاشته تا حرف نزنیم، درد ایجاد نکنیم، زبان سکوت، حرف نزن و خاموشی تا خدا حرف بزند. تو از این توهم بیا بیرون که فقط زبان باید حرف بزند. لیک زبان دیگریست که زبان وحدت و یکتایی (زبان زندگی) که بواسطهٔ فضاگشایی حرف میزند.

ساقیا باده بیاور که برآئیم همه
که به جز عشق تو از خویش برآئیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع بیستم

خدایا فضاگشایی ابزار هست در دل ما، که قادریم هر لحظه از عقل و خرد تو استفاده کنیم و عشق تو، ایمان به تو، توکل به تو و تسلیم در برابر تو، قادریم از همهٔ همانیدگی‌ها آزاد شویم.

با سپاس و قدردانی فراوان، زینب از مازندران 



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید